

بازرسی شد
۲۷ - ۲۶

بازدید شد
۱۳۸۲

<p>کتابخانه مجلس شورای ملی</p> <p>کتاب: شرح صحیفه سجده</p> <p>مؤلف: محمد صالح بن طاهر قرظی</p> <p>مترجم: ...</p> <p>موضوع: ...</p> <p>شماره ثبت کتاب: ۵۰۵۰۸</p> <p>۱۹۵۱</p>		<p>۵۸۸۷</p>
<p>کتابخانه مجلس شورای ملی</p> <p>کتاب: شرح صحیفه سجده</p> <p>مؤلف: محمد صالح بن طاهر قرظی</p> <p>مترجم: ...</p> <p>موضوع: ...</p> <p>شماره ثبت کتاب: ۵۰۵۰۸</p> <p>۱۹۵۱</p>		<p>۵۸۸۷</p>

۵۴۹۸

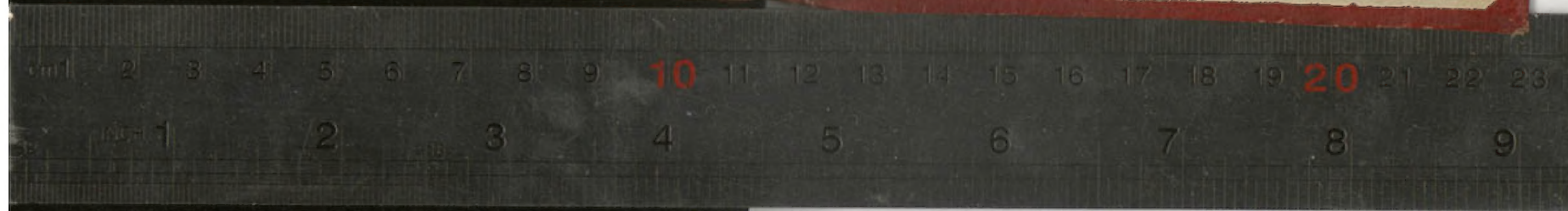
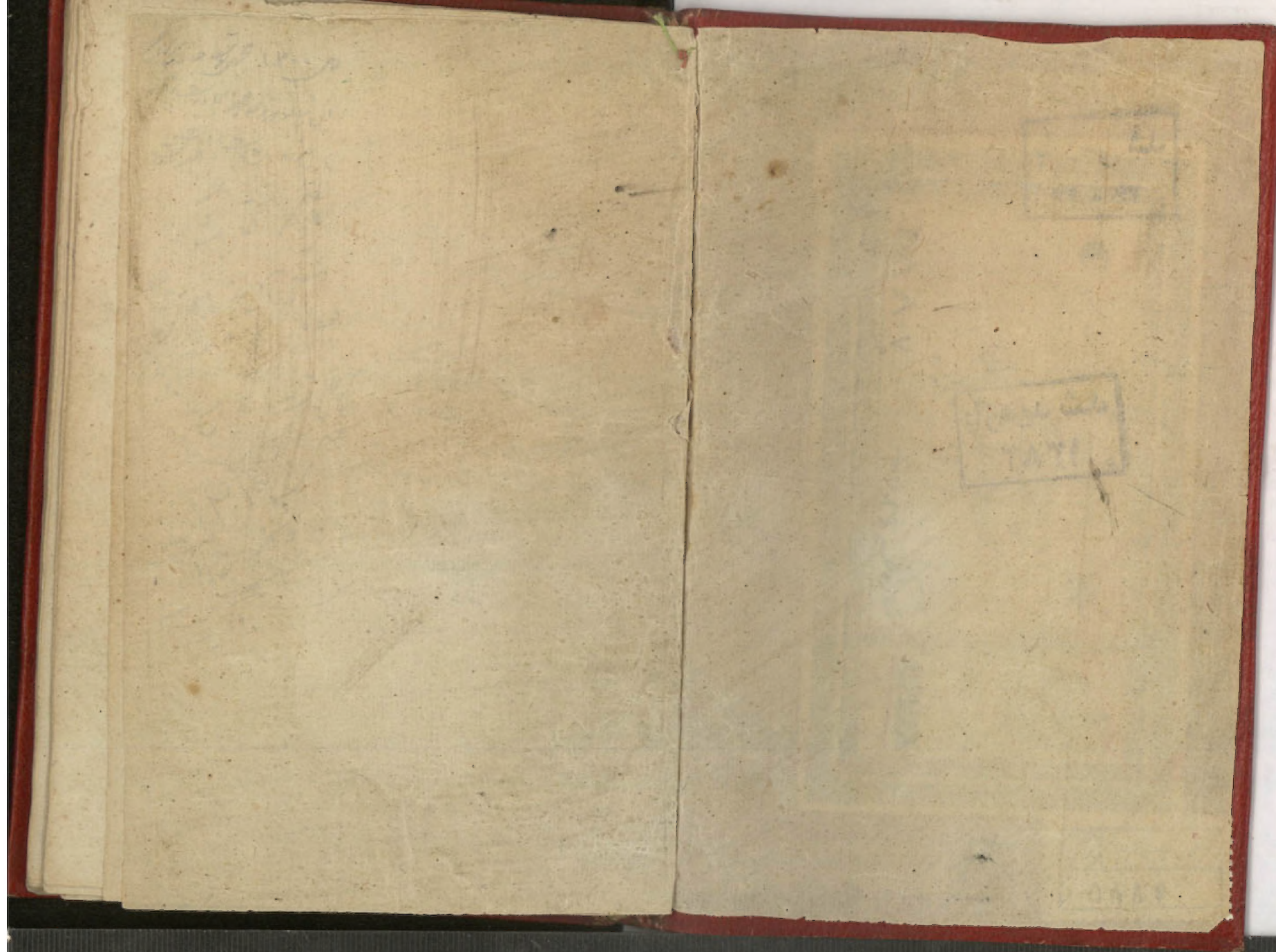
۱۳۲

۱۳۸۲

۵۸۸۷

نسخه - فهرست شده

۵۸۸۷



مر ۱۳۰۰ جبر و خط خاندان

این نامه در روز جمعه بنام پسر شاه

بنام در روز شنبه بنام پسر شاه

مر ۱۳۰۰ جبر و خط خاندان

سپه به ابوبکر
بده

نفعی در میان

حضرت ه

غیر گوید که

۱۳۱۹
دکتر
برای



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

باین حضور نبوتی بیاورم زیرا که بظن لغت و معنی و تفکرات آنرا مدعا را از حق تعالی و ملائکه و غیره
تا آنکه ایشان خود بخوبی عیون و جل و مغنا بین آن ادعیه و شریعه را حالی از لفظ بیازمی محض
و غایت آن الفاظ و آن شایق حسب البعد و منظور و آشنای آن معانی و کرامت را بی کمال
و روان و آسانی بکلف و تعبند باز نموده و امید دارند که این ترجمه چنان دلپذیر باشد که هیچ
کس از آنان که بر نباشد و غالی در دست و در آن سهولت و طراحتی نکند و آنرا نکند و وضع او ظاهر
و در فلها تمام باشد و همه عادی بنیانها را از این صحیفه و فایده ای انفع باینکه خلایق و بنیان
و انفسند آن هر زمان از صحیفه کا میله باشد و این نسخه روزگار از بنیاد و بر زبان خاص و عام
بگذرد و چشم و ارم از رحمت خدا عز و جل و خوانند و گرانند طالعها که این غیر از بدو و
یاد کنند و امید بیاورم رحمت خداوند عالمیان که جان من در خاک بکشد و در عالم ملکوت بر زبان و روان
جواب ایشان باز گرداند و از خیر این الطاف بیکان بردمشان و در جزای ایشان احسان و ثواب
و هو الوهاب الکرم العفو الرحیم المحسن الوافی علی ما یعطی عالمات الشاکلین الشامع مناجات
الوارعین لا یجیب الله الراجون ولا یفصح بیایه الوافیون سبحانک لا اله الا انت عظیم
کما اکت علی انفسک ولا احسن دواء الیک انت کما اهدت الی عبدک باجمیل النساء حیل
محمده و الله واجب و فای الامین رب العالمین و بعد و ایات اندیشه است که از نظر او و آشنای
اجابت دعا است که داخل اول حمد خدا عز و جل و بعد رسول صلی الله علیه و الله و ثنا
مقر بان ملا علی قلی آمدن **چون** خورشید بخوابد از آن روی خورشید اول تحمید خدا عز و جل
و بعد از آن صلوات بر رسول صلی الله علیه و الله و بعد از آن و ملا که کرام و بعد از آن بر تان
بنشینان میکنند و بعد از آن برای خود و دوستان دعا میکنند

توبه با پیش پنهان نه بر این میوال بود که کار بر ایشان در توبه ای دشوار بود ما را افزون از طاعت
تکلیف نمود و عفو و غفلت ما از مرتضی شود بر ما کارسان گرفت نه دشوار و نه تکلیف نکرد ما را یک کار
برای ما خدا می نگذاشت و محبتی را می نگذاشت تا ما چنان به او دهم و آن طاعت را بخت سازیم پس که مالک
نکست کسی از بندگان مگر بحیوان و سوره اخیرا ر خود و حاجی نکست مگر رعبت و طاعت پروردگار
خود و محمد خدا را هر محمد که نزدیک تر بر خیزد بکن و کوی این خلیان و پسندند برین حمد
کنند کان کرد و اندام خدا می چنانیکه بر همه حمد خدا و خیر و طاعت باشد همچو فضل پروردگار ما بر
خلو جویش از حمد خلیا را بجای هر نعمت که ما را بخشیده است باشد کان گذارسته با اینده را
بعد از چهره غلام و بان محیط است از اشیاء و بجای هر یک نعمت از افاضات مضاعف بشماران و
و بماوند باز و در هجاست حمد بگو منظر باشد اندان از او حساب نباشد ثناء از او و شکر
بنا نیست و مستور نبود و همان او هرگز بر این نکرد و حمد بیکه ما را با طاعت و عفو او پیوند
و برینا او سبب کرد و به غفران او وسیله شود و بجهش او راه باشد و از حقوق او دور پناه
ببرد و از غضب او ایمن گرداند و بر طاعت او با و دوی دهد و از معصیت او طاعت کرد و بر شکر
و از ای تو او ضرب کند حمد بیکه بسبب آن مستعد کردیم در جمله سیدان از دستان او
و منظم شویم در نظم شیعیان پیش بر شیعیان از اولی و محمد

وكان من رعا طلبة السلام بعد هذا الخبر الصالح على يد علي بن ابي طالب عليه السلام
وقد اوفى من حضر من رعا طلبة السلام بعد ان تم هذا صلواته من رعا طلبة السلام
حمد خدا بر اكر بر ما منت خدا در جمل من خود و حمد خدا و خدا را و در الشرا و اذيا و افرسانه بر ايم
يتبين و مرئنا و ايم بولدت خود که انهم جبر ما بر نکرده و مر جند عظيم ما است و هیچ جز ارا و
فوت نکرده و مر جند لطيف و بوليد ما باشد بر ختم کرده بيا بر جميع اوز و ايد کان و کرد ايد ما و ا
کوهان بر منکران و شبان کرد ايد ما را بفضل خود بر ديگران خدا و خدا و حمد کن بر همه ايم
وحي و بوجبت خلق نو و بوجبت عباد نو ايام و حمد و قائل جبر و فضا ج برکت چنانچه اوز
امر و جان خود را در رجفا خدا و در جحي و بلا داد و با خویشان دزده و دوشمنی اشکارا و اسانرا
و با قبيله و اقوام صلاي جان به دزده و دنا جمل دین نو و دنا خویش و پوند بر دوز و دز
برای نکین نو و دز کرد ايد و دوز را برای اجابت نو و دز نک کرد ايد دوشمنی کرد دزده و دز
و دوشمنی کرد با خویشان و دز دیکان و دز ربح خدا و دز تبليغ رسالت و بوجبت ذات

ذاذ غیر خود را بخواند آن خلو شوی و ملت تو مشغول ساخت خود را بجهت جان و دعوت
 و صاحب آن نموده بباله عرب و دزدان از وطن تو موضع و لادت که با آن کوفه بود و از
 هستی این کشور بود تا برین راه را بگردانند و از کافران انعام تو را کافران بین ما ندانند
 گویند که چرخها را می خیزد ما آنچه در باغ دشمنان تو قصد داشت با تمام رسید و آنچه را
 در دشمنان تو بخواست منتظم گردید **در** بعد از آن از مدینه طایفه افکنک مال کفار میگرد
 و با آنکه از عیون تو صرت بخواست و بفرست تو با نصف خود را و قوی میباش پس بخاز
 کرد با ایشان در میان داریان و بر سر ایشان ناخ و در ناحی تو از شان تا آنکه امر تو ظاهر
 و گفته تو را لا گرفت و چند مشرکان کلاه بودند و غم میجویدند با رضا با پدر او را بلند کردن
 و بجهت کشید پناه بالا برین از جنت خویش با هیچ کس با او دشمنیست مساوی نباشد و در غیبت
 و قوی بر تو میبازی نباشد نه ملک تو مقرب و نه جو مرسل و دشمنان او را دشمنان تو
 ظاهر بران از شفاعت بگو **بزرگتر** از آنچه وعده داد او ای آنکه وعده ما می توانا داشت
 تو را فایده ای آنکه ستم را میخواند آن خیرات میبدل میگردانی آنکه ذوا القربل المعینه

وَقَدْ كَرِهَ اللَّهُ لِيَأْخُذَ الْعُقُودَ وَأَقْرَبَ إِلَيْهِ الْقَوْلُ فِي الْفِتْنَةِ وَالْعُقُودُ هِيَ الْقِيَمَةُ وَالْقَوْلُ هِيَ الْقَوْلُ فِي الْفِتْنَةِ وَالْعُقُودُ هِيَ الْقِيَمَةُ وَالْقَوْلُ هِيَ الْقَوْلُ فِي الْفِتْنَةِ

چه انسانده چه روزنده و در بایا فلاک چه در بر طبقات خاک صبح کردیم چه در بخت و نوبت
فرموده است ما را املک و سلطنت تو بخود پیوسته است نیست تو هر نفس که میکنیم
بایر نیست و غیر حال که میگردیم از بند نیست نیست و در دست ما امر می مگر آنچه تو مقرر کردی
راه تبریم بجز نمی مگر آنچه تو عطا کردی خدا یا من روز نیست تو امان و او بر ما کوه مبارک
اگر نیک کنیم ما را اوضاع میکند شبانه نگاه نشانی کان و اگر بد کنیم از ما جدا میشود و نگوئیم
خدا یا رحمت کن بر محمد و آلش و روزی کن ما را با او صحت بیکو و نکاه ما را از بدی ما را
او تا چون جدا شود و بجز نباشد کتب کاهی که در او از کتاب کرد و ما بشیم و معصیتی خورد و
بر ذل که افرام نموده باشیم و بپاد کردن بر ما در آن خست و عاقلی گردان از سبب
و بر کردن دو طرف روز از ای ما از خد و شر و اجر و ضرر و فضل و احسان و بر و امینان
خداوند انسان گردان بر بر شیکان کرام کاتبین رحمت کار ما را و بر کردن از حسنات صحاب
اعمال ما را و بر شوامکر دان ما را از ایشان بگردانیدمان خداوند بگردان برای ما در عتقا
این روز بفرما از عبادت خود و نصیحتی از شرک و طاعت خود و کواهی صلا و افراست که خود
خداوند از رحمت کن بر محمد و آلش و عطا خط کن ما را از پیش روی ما و از پس سر ما و از جانب
چنان و از جانب چپ ما و از همه جوانب ما عطا خط کن ما را از معصیت تو نکاه ما را و در بطاعت و راه
نماید و در بطاعتی بخت تو بکار داند خداوند از رحمت کن بر محمد و آلش و تو بپوشد و ما را از بدی
روز و در این شب و در همه روزها و شبها بیکار بجز و در روزی از شر و شکرها و مشایعت
شنهها و عطا لغت بد عتقا و امر بمعروف و نهی عنکر و بحالنا اسلام و سعی در االه باطل و
حو و انشا و کمالان و مقامات و غیر این ستمندیدگان خدا یا رحمت کن بر محمد و آلش
و امر تو را بگردان بخت نه برین دهها که دیده ایم و بیکو برین هم امان که بر خود ایم و برین
و فی که در آن بوده ایم و ما را از همه خلق تو که روز و شب بپایشان میکند و بدیدند بهر روز
تو را کن و بر شایع موفیام کننده تو را و منافی ما را از این داده ترک دان خداوند ما را کوه مبارک
و چون تو کوه با بیتی کاه نیست و حاجت بدی بیکو کواهی نیست و هم کوه میگردان انسان و زمین را
و انما که ساکن گردانیده و راهها از فرشتگان و سایر مملکان تو در این روز و در آن شب عتقا و در
شب و در ایام و مشر که قسم بر اینکه کواهی میبندیم و شهادت می آوریم که تو ای خدا میبند
نیست معبودی جز تو یا میبند و داد و میبند با بی غیبها و مالک بر پادشاهان و بجز میبند بندگان

۷ و کواهی میبندیم که محمد بنده و فرستاده است و ترک ندیده خلق است و رسالت خود بر او بار کردی و برین
چنانچه بود و بجهت این امت امر کردی و بجهت منور خدا یا رحمت کن بر محمد و آلش و بپایشان
و بیکو و عطا کن او را افاضل از عطاها سایر بندگان و بر این سخن او را فاضل و بیکو بر آن جهان
اینها را بچندین جای جایا میبندان زیرا که تو نیست عتقا و بخت جلیل و امر زنده کاه عظیم را و
رحمت برتری از همه رحمتان رحمتی فصل علی محمد و آلش و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
علیه السلام از رحمت کن محمد بنده و فرستاده است و ترک ندیده خلق است و رسالت خود بر او بار کردی و برین
چنانچه بود و بجهت این امت امر کردی و بجهت منور خدا یا رحمت کن بر محمد و آلش و بپایشان
خای من و اندک میخواندند که در میان ما و اینها و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان
ای خداوند بگردان بخت کن بر محمد و آلش و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان
و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان
بلا اسانت و بخوار پیش فلان تو هر نفس که میکنیم تو اسانت و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان
و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان
همه کار و همه چیز و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان
بپیش کردن ترا میخوانند و در عتقا و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان
ما تو را بگردان بخت و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان
پروردگار من و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان
تو ام و تو بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان
بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان
تو در بند می توانی بستان آن در که تو بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان
بازی می توانی گردان آن که تو بخوار گردانی رحمت کن بر محمد و آلش و بپایشان و بپایشان و بپایشان
در می افروخ و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان
شیکای من و از روی لطف بشو عتقا من و مرا طریفا و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان
کردن و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان
فرجی کواهی و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان
مکن بر این کار و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان
و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان و بپایشان

باخی من باز من قدا غلامی بان طریقه که پیش و با هویت و مرا که صلح و مسلم است خداوند
 اگر نزد تو و در علم خبر من است که این تمام من از عالم قیامت و در برود و در خون عینی
 اندازی و تو که هر مصلحتی شوند و حکم فصل کرده شود پس در حق من بعد از آنکه
 بخش من از این خود بر من و در شکلی بی بی من در حق من و در حق من و در حق من
 بجا و از خبر من و بهر من و بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 از نعم و نواب و نعمی که در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 کرده و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 صاحب فصل و بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 خداوند از این در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 حادث کرد و این در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 راست بشکری و سپاس و کلام و وفا و این در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 کما هو ان پاک کرده و بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 خطاها و پاک کرد و این در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 مرا تا حق خوبه کم بلطف بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 این در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 مرا از خبر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 غایت و بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 بر خواست من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 از این بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من

باز

و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 باز خدا یا ای که کما هو ان پاک کرده و بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 و از خبر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 و ای دانسته و بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 شایسته و بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 و بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 فراخ عطا و بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 و من ای اله من انوار که او را باده امر کرده پس که این کما هو ان پاک کرده و بهر من
 پیش روی تو و از این در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 ساخته است و بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 میبکشی بر آنکه را از این در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 در بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 کند بخواری یا میبکشی از این در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 این در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 میبکشد و بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 مرا و من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 تو و بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 و تو بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 و بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 که از کتاب کرده ام از این در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 و عرض جانان و بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 نکرد و بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 و بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 عیبها و بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من
 بعد از این همه ای جان و فضل و بهر من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من و در حق من

باز

و لازم کرد اندیشه در دوشی از محبوب طاعت خود و برای کسی از خلق خود می پند بیهوش گشته باشد
بکتم از آن و غوغای ترسد بآن و قدیم از آن طاعت باشد و ما از کمال آن ندانستیم با شکرانه از خود
و بهمان زمانه از آن آنچه در یاد داریم و آنچه را می بینیم که تمام طاعت برود کار از این احصاء شود
و شما از آن می گذرانید و از یاد دارید و وجود از آن غافل است و اما از آن طاعت از این طاعت
جزیل جویش که کس را نبیند و نیست و می بیند و اما طاعت را نمی بیند و برین خبر غافل از آن خصوص که خواهی
بغافل آن که کرد از آن احسان نام با طاعت غافل و بیست و یکم و بعد که بنویسم ای مردم
من خداوند است که بر همه حال و روزی که مرا شوق و رغبت کار در راه و شوق و رغبت خود
ناشدن از رغبت و کمال آن خواهش از دل خود بیایم و از دنیا و دنیاوی خطام و از دنیا و دنیاوی
و ناخشنود از روی شوق تمام بجای آورده که در سینه سازد و سر و خون بکند و از روی و دای
ایمن باشد و بر سر خود بخیزد و بگوید که با آن نور عیان مردم را در حق و دنیا و بیکه از آن که کفر
از شوق و شجاعت و دغدغه بجای بستم خداوند از رحمت کن بر همه حال و روزی که مرا شوق و رغبت از آن
و چون و چنان کرده طاعت ساز و شوق و ثواب و تعبیه که و دایه طاعت ساز از طاعت ساز
در میان و نشاء بجای در دکان بیایم و از معاصی جدا و اندوه و غم ناپسند و در دل خود هم که خدا
نویسد ای حال مرا چه با خدا و از آن مرید بنا و آخرت مرا چه بکار و دنیا و دنیاوی
من هرگز نباشم و مرا خراب حال مکن از حال دنیا و رحمت کن بر همه حال و روزی که مرا شوق
شکر نوی غصه بپندارم و در هر حال که باشم چه در دنیا و چه در دوشی و چه در دوشی و چه
بهار و دوش و نیکو حالی و بد حالی تا در نفس خود و روح و رضا و خوش و نیکو حالی و نیکو حالی
حال که حادث کرد کشاد و خواطر و طمأنینه باشم از حال و خوف و امن و رضا و شوق و نصرت
خداوند از رحمت کن بر همه حال و روزی که مرا شوق و رغبت از آن طاعت ساز و شوق و رغبت از آن
اندک خود و هر وقت که خلق را با شکر و عین با و در دنیا با طاعت الطوبی با و در دنیا با طاعت
خود باشد و با شکر و طاعت و رحمت و نور از حضرت نوشه با شکر و نور از خداوند از رحمت کن بر همه حال و روزی
که مرا از رحمت طاعت ساز و از رحمت طاعت ساز و از رحمت طاعت ساز و از رحمت طاعت ساز
حال یکسان باشم و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت
از غم و جوهر من باشم و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه
و از نو که در دنیا و دنیاوی و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه

باشم

و تمام کردی که در میان خلق عالم است که از این طاعت ساز و از این طاعت ساز و از این طاعت ساز
و در دنیا و دنیاوی و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه
خداوند از رحمت کن بر همه حال و روزی که مرا شوق و رغبت از آن طاعت ساز و شوق و رغبت از آن
کوه از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز
فرش طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز
خداوند از رحمت کن بر همه حال و روزی که مرا شوق و رغبت از آن طاعت ساز و شوق و رغبت از آن
احسان کند از طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز
امور و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه
خداوند از رحمت کن بر همه حال و روزی که مرا شوق و رغبت از آن طاعت ساز و شوق و رغبت از آن
و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز
دعا و شکر از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز
بیم و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه
و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز
و هر شریف و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه
احسان طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز
که در آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز
من بگردان و مکر و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه
که در آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز
از من با شکر و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه و دغدغه
کبر و شکر و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز
و نکته که در آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز
ما کسر و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز
و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز و از آن طاعت ساز
ایند خداوند از رحمت کن بر همه حال و روزی که مرا شوق و رغبت از آن طاعت ساز و شوق و رغبت از آن
خداوند از رحمت کن بر همه حال و روزی که مرا شوق و رغبت از آن طاعت ساز و شوق و رغبت از آن

و در دنیا و دنیاوی
خود

وَمَا تَنْهَى عَنْهَا وَلِئَلَّا تُبْذَرَ فَيَنْسُوا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

[illegible]

و بعد از آن خلافت من که عرب و اعراب و هند و غیره تو حید بنده ای خواور و عطار کشند و نعمت و بخت و

بشما را که توفیق داد او را اعتبار و قبله خواب و لایق تمویخ اخبار او پیش از تو مستطیع میکنم
و نه اینست که من بگویم خداوند عالم هر چه در انحصار عبادت باقی میماند خود را به او تسلیم

[illegible]

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنْفِثُ السَّمَاءَ دُخَانًا مُبِينًا

وَمِنْهُمْ مَنْ يَشْرِي بِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَشْرِي بِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَشْرِي بِنَفْسِهِ

[illegible]

حيات بقول اعل و قد انزل اميدنا ان انك روي في احوال عظيم بعد ما قد

مقدار این بنیم از خاک چوبی پس در یک کوزه بزرگ در آتش

بر همانی و آن و خدا که در کلام مجید بآن صریح نموده و بر طبق آن قسم یاد کرده باشد آن که خدا

[illegible][illegible]

میسر می شود و این را از آن وام و دیگر آن را در کوفتاری و بیداری وام بزرگتر می شود و بزرگتر می شود

فأطاعني كفأف كوني سعد خنا وبارك مني محمد والى وولايه شو مرا اذ ايلان وباركده حرمه
 ...

وذكر ان اهل مكة اشدت نكرا قريته فنادوا ويحور هذا عن كاشان يا موصوب طغيان وناستار اشد خلدنا

وَجِبْرَتَانِ لَكَ عِنْدَ إِلهٍ إِنَّهُمْ لَخَبِيرَاتُ الْوَعْدِ

خداوند ای که وصف و ایمان بکمال تو میرسد وای که امید آید و ای که جناب یوسف بود و یونس و
مر و نسکه کمان بر تو ظاهر شود وای که نهایت خوبیها را باطن و خفاست خستد از سر سبز آنرا و خط تو

مردی که کاران نزد تو ضائع شود و او را خانه خراب و عیال و صاحبان سرش را در میان
اندیشه نکند مگر از غصب تو باشد تمام که به منم مقام کیوانست که او را خانه و دست بکش و دنیا را

املايشه نكند و در عصب و اعصاب به هم آمالده هم تمام ميگردد



و يمكن از ماء عجا
نار ایا کند
شدن ماء

وَبَرَزْنَا

3.

[illegible][illegible]

هو بخت و دشمن سار بچاند

دل ظالم بفکر ظلم بابت

دل مظلوم بایاد حسد است

او در اندیشه تا ما چکنه

ما درین فکر ما خدا چکنه

بخت برآمدن بخت مخصوص بعد از نماز صبح کصد و روزه

بخواند و شب در رخت خواب هم قدر بخواند تا بیدار

بخواند شب و الله زود جواب

بر آورد میشود یا قیوم شرط ندارد

یا هو یا من لا اله الا هو یا حی یا قیوم

توجه بخند و دعا

جانب قدس هر روز که از کعبه آید

۱۰ صفر ۱۳۱۱ هجری

